

روزنامه شرق

هفت

- ۸ صفحه - «وستاک» پلی میان اقوام ایرانی است، گفت‌وگو با سیامک سپهری
- ۹ صفحه - سطح جشنواره پایین نیامده است، گفت‌وگو با بابک جهانبخش
- ۱۰ صفحه - فیلمی که از رنج زاده شد، گفت‌وگو با برادران تلویزیانی

کافه شهرداری

مجموعه‌ای که در ۴۰ سالگی ۱۰۰ ساله شد



فرزانه
ابراهیمزاده

پرده‌ا دل: چهار، پنج ساله بودم که برای اولین بار قدم به این ساختمان گرد و آجری گذاشتم. ساختمانی بزرگ و عجیب - در چشم من بچه پنج ساله - که راهروهای بچه پررنگ و دیوارهایی با تکه‌های آجری فیروزه‌ای داشت. تکه‌تکه‌های آن ساختمان برام رازآمیز بود. در عالم کودکی این جذبۀ عروسک‌های «پوبلیا سحرآمیز» نبود که محسوسم کرده بود. آن سن مشکي رنگ و دیوارهای مشبک هم چشمم را گرفته بود. اینکه عروسک‌ها از آن بالا پایین می آمدند و روی صحنه بازی می کردند و آن فضای تیرمزن کشیده سرشان را می شندند. دلم می خواست ببینم که پشت آن پرده‌سپاه چه چیزی پنهان شده است که همه عروسک‌ها در آن گم می شوند. اینها برام مثل راز شده بود که باعث می شد یادم برود که قرار است دستان حسن را ببینم که تا بالای برج آقا و خانم دیو می رفت و با مرغ تخم‌پلا و تار سحرآمیز پیش مادرش برمی گشت. آن ساختمان برام راز بود. بعدها که بزرگتر شدم رازهای ساختمان بیشتر شد. رازهایی که لایه‌ای پیچ‌وخم راهروهای آن گم شده بود فکر می کردم این ساختمان با جعبه حتی خیالی قدیمی باشد. چه می دانستیم که تنها چندسال بزرگتر از خیلی از ما عمر کرده است. در همه این سال‌ها دنبال راز آن سالی بودم که شکلش عوض می شد و «فکش‌هایی برای زهر» را در آن دیدیم. یا آن تالار کوچک آن بالا که الان روشن‌ترین خاطر، خاطره «کاکا سیاه» بود که در ۱۳ سالگی دیدیم. همان تالاری که روی زمین صحنه‌اش می‌نستستی و تاتارها می دیدی. این تالار کوچک همان قدر برام رازانلود بود که آن حاشیه کنگره‌دار بالای ساختمان.

سال‌های دهه ۷۰ بود که از شفق‌آباد میربافقاری بار دیگر پیامان به آن ساختمان باز شد و باز ساختمان بود و رزاهای عجیب و غریبی، درست است که تئاترها را به آن خود می‌کشید اما هربار به وقت رفتن رفتن رزاهای ساختمان بود که ما را در آن می‌کرد خیلی را که برای اولین بار کارنامه پندار بیدخش و تئاتر بیضایی را در تالار قشقای دیدیم. بازی درخشان هار روستا در بازی استرنیورگ به کارگردان حمید سمندریان نیز در این سال‌ها دیده شد. کارگردان‌های بزرگ امروز و حمید دهده‌ای ۶۰ و ۷۰ مثل محمد رحمانیان، محمد یعقوبی، محمد امجد حسن کیانی در تئاتر شهر دیده شدند. چه روزهایی که در ایام جشنواره‌ها ساعت‌ها فضاهای بلند اطراف ساختمان ایستادیم و میان صحنه تئاترها را دیدیم. در همه این سال تئاتر تنها سهم کلاشهر تهران از هنر فاخر تئاتر بوده و هنوز به هم هست. اما به یکی از رزاهایی است که در ۴۰ سال گذشته هیچ‌کس نتوانسته آنها را پاسخ دهد.

پرده دوم: پیش از دهه ۴۰، در تقاطع دو خیابان اصلی پایتخت یعنی ولیعصر و انقلاب کلافه‌ای به نام کافه شهرداری به عنوان دومین مرکز تفریحی تهران وجود داشت. این کافه در اواخر دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ یکی از مکان‌های گردهم آمدن هنرمندان و روشنفکرانی آن دوره فروغ فرخزاد و جلال آل احمد بود. فروغ فرخزاد در نامه‌هایی که حدود سال ۱۳۳۷ نوشته و به عنوان اولین تیش‌های عاشقانه قلم‌بسته منتشر شده بارها از کافه شهرداری و اینکه جای مناسبی برای بازی بچه‌ها دارد نوشت. با گسترش تهران و مرکزیت این منطقه، ارزش کافه شهرداری بیشتر شد. در سال ۱۳۴۴، شهرداری تهران تصمیم به خرید کافه شهرداری و تغییر آنرا به ایستگاه آب گرفت و در همان زمان چند گروه آمریکایی، فرانسوی و ایتالیایی پیشنهاد ساخت یک هتل لوکس ۴۰۰ اتاقه را در محل کافه شهرداری ارائه دادند. این درست زمانی بود که تئاتر ایران با حضور نسل جدید هنرمندان مانند آریا آلانسیان، عباس نعلبنبدیان، بیزن مفید و هنرمندان کارگاه نمایش، دوران اوج خود را طی می‌کرد و با به حاشیه رفتن سالن‌هایی چون تئاتر هنر، تئاتر سعدی و تئاتر تهران و کمبود ظرفیت تالار سنگلج و اختصاص تالار رودکی (حادثه) به اجرای موسیقی تئاتر نیز یک سالن نمایش در تهران به شدت احساس می‌شد.

مقدمت ساخت تئاتر شهر در سال ۱۳۴۶ در دوران شهرداری منوچهر پیروز آغاز شد. طراحی نقشه و نظارت بر ساخت آن را مهندس «علی سردارافخمی» از معماران مکتب نوین ایران برعهده گرفت.

در طراحی، زناشوی شهرداری از اشکال مدور و طاق نماهای دستی و ستاره‌های معماری مدرن طراحی کرده و در تالار نوین ساختمان مدور ستون‌های قرینه به سبک ستون‌های تخت جمشید طراحی شده است که حالتی خیمه‌گونه را در نگاه بیننده به وجود می‌آورد. بالای ساختمان نیز گنبدی نیم‌مدور طراحی شده است که برج طغرل و معماری دوره ایلخانی را یاد می‌آورد. نکته‌ای که نباید طرح مجموعه تئاتر شهر خیلی اعتقادی به افزون بینش‌های نوین را به ندرت در ساختمان در نمای اصلی خود یک استوانه است اما از اصول قرینه‌سازی بهره نبرده است. مجموعه تئاتر شهر یک استوانه مدور است که دایره‌ای دوربر قطر اصلی دایره ساختمان در زیر زمین قرار دارد که بعدها چهار سالن به آن افزوده شد اما این تعداد سالن‌ها قرینه هم ساخته نشده‌اند و در بخش‌های مختلف قرار گرفته‌اند.

پرده آخر: اواخر دهه ۷۰ بود که یکروز پارکینگ کناری تئاتر شهر تبدیل شده به خورهای که قرار است ساختمانی تازه در آن بنا شود. سال ۸۲ یک آتش‌سوزی کوچک در یکی از سالن‌های تازه نزدیک بود فاجعه‌ای جبران‌ناپذیر شود. ۱۱ آبان ۸۴ ورودی تالار قشقایی فروریخت. اواخر سال ۸۵ مجموعه را چند ماهی تعطیل کردند تا ضایعاتی که در این سال‌ها وارد شده بازسازی شود. سال ۸۶ بود که مترو چهارراه ولیعصر در مقابل ساختمان قدربارافتست...

بهمن ۹۱ بود که در میان هیاهوی جشنواره تئاتر شهر بی سروصدا ۴۰ ساله شد و در همان ۴۰ سالگی صدساله شد.

باغ آلبالو

تأثر شهر آماده نبود



آربی اوانسیان

هنگامی که تاتار شهر ساخته شد، متشکل‌ترین گروه کارگاه‌های نفت نامش «پازنگران شوری» از موبن برجسته و قرار شد برای تأمین نفت به سرچشمه جهان را به اجرا درآورد. ولی اشکالات فنی تاتار شهر چنان بود که این امر امکان‌پذیر نبود و بعد از دو سال من گفتم این کار را انجام ندهم و یک شهید و تاتار تعطیل شد. بعد من عملیات تجزیه فنی و اصلاح اکوستیک از سر گرفته شد. در این فاصله شهیدشاه شد به توجه به صرف هزینه کمتر، پازکنینگ تاتار به فضای اجاره‌ای و انبارها تبدیل

شود. تئاتر شهر در ابتدای کار حتی ابزار هم نداشت. تئاتر چهار سو به این صورت ساخته شد که فضای باشد در ابعاد متوسط، نه بزرگی سالن اصلی تئاتر شهر و نه کوچکی کارگاه نمایش. اجرای انواع دیگری در آن اتفاق می‌افتد. حتی بشود فعالیت‌های فرهنگی مثل نمایش فیلم‌ها مهم تاریخ سینما یا اجرای موسیقی زنده در آن صورت بگیرد و مثلاً هایش کاملاً مختص

باشد تا بتوان اجرهای متفاوت در آن
روی صحنه برد. حتی با وجود قوس
دواره بنای تئاتر شهر که بتنی و غیرقابل
تغییر بود این تئاتر را شکل دادیم.
مسئله آکوستیک و نور را هم با گروهی
که تئاتر ملی انگلستان را ساخته بود و
به طور موقت برای کار روی سوله‌های
تلویزیون به ایران آمده بودند، پیش
بردیم و طراحی‌های آنجا تبدیل شد.
چونمایی که روی دیوارها نصب شد و

پارچه‌های قهوه‌ای رنگ نسوزی که رویش داشت - که الان پارچه‌های سیاه‌رنگ روی آنها زده‌اند- برای این بود که فضای طبیعی‌تری ایجاد شود. همچنین با

تغییر دادن جای این چوبه‌ای امن امکان وجود داشت که بر مبنای شکل اجرا، تصحیحاتی در آکوستیک سالن ایجاد شود. فکر سالن هم پارتک شد تا برای پرش و ضرب‌های بدنی احتمالی بازیگران امن باشد؛ یعنی یک فضای دقیق و بسیار کاربردی هم از نظر صوت و هم نور، بدون اینکه ابتدا به‌سکانی این‌طور ساخته شده باشد. سالن چهار سوسو را هم هزینه بسیار کمی ساختیم و بعد، ما در کار گاه نمایش

جدا شدیم و دیگر بازیگران شهر هم نبودیم چون من دیگر در سالن اصلی هیچ نمایشی اجرا نکردم. آخرین کاری که آنجا بود «کالیگولا» بود که بعد از اجرا

در جشن هنر روی صحنه بردم و آخرین دو کاری که من برای آن صحنه آماده کردم را در نظر گرفتیم. مسایل اوکستیک «یولفس کوچولو» هنرک کارآییس و «انسان، حیوان، تقوا» اپیر اندللو بود که خاص آن سالن انتخاب شد اگر من تئاتر شهر را قبلا می‌شناختم باغ البلبا را برای آنجا انتخاب نمی‌کردم، اجرای «گهگان...» هم آماده بود اما برای افتتاح تئاتر شهر مناسب نبود.

❖ این بخشی کوتاهی از گفت‌وگوی روزنامه «شرق» با باری اوانسیان کارگردان شناخته شده سینما و تئاتر مدرن ایران است که در زمستان ۱۳۹۱ بعد از سال‌ها به ایران برگشت و فیلم «چگونه پیش‌بین سوزن‌دوزی‌شده ما در زندگی‌ما گسترده می‌شود» را به نمایش گذاشت. او که کارگردان نخستین نمایش تئاتر شهر است در این گفت‌وگو درباره این اجرا و

ساخت تالار چهارسوی نکاتی را یادآوری کرد که در کنار صحبت‌های علی سردارافخمی این صحبت‌ها خالی از لطف نبود. متن کامل این مصاحبه در ویژه‌نامه نوروزی «شرق» منتشر می‌شود.



عکس: شرق

«علی سردارافخمی» طراح و معمار تئاتر شهر در گفت و گو با «شرق»:

نگذاریم تأثیر شهر ناهنجار شود

که مثل یک تاج است! من گفتم اصلاً به تاج فکر نکردم. الان هم که فکر می‌کنم، می‌بینم این تصور از قبل رد ذهنم نبود که طرح نهایی شبیه خیمه یا قرم به‌خصوص دیگری باشد. این ساختمان شبیه هیچ چیزی نیست. قرم نهایی سازه، در واقع با الهام از خاطراتی که از کودکی از معماری ایرانی داشتم به ذهنم رسید. در قاره‌های جوانی جاهای مختلف مملکت مثل شیراز، اهواز و حتی جاهای دورافتاده را دیدم و در جزایر ساختمان‌های تاریخی این شهرها رفتن کردم. بکنه هم به ساختن این بنا این بود که از همان ابتدا مخالف کاره‌ها شیشه و تراورتن بودم، به دلیل اینکه این مصالح مناسب آب و هوا فضای ایران نیست. یاد می‌آید وقتی برای بار دوم از فرانسه به ایران آمدم و می‌خواستیم این بنا را احداث کنیم، دیدم بسیاری از ساختمان‌های آن زمان تهران که معماری چون حیدر علی غیبی، هوشنگ سیحون و عبدالعزیز فرامرزا ساخته بودند از تراورتن و شیشه و آهن بود. این مصالح به نظر من بسیار برای ایران نامناسب هستند. این است که به شخص در پروژه‌هایم همیشه به دنبال آجر رفته‌ام.

❧ ممکن است درباره آجرکاری نتانر شهر بیشتر توضیح دهید؟
آجرکاری که نمای ساختمان را برای من درست کرد، همان کسی بود که کاشی‌ها را درست کرد. کارگاهش در راه «شاه عبدالعظیم» بود و کاسه و کوزه می‌ساخت. از خواستم که آجرهای نقش‌دار و کاشی‌ها را بسازد. او هم آجرها و کاشی‌هایی را که شما الان می‌بینید، برام ساخت.

❧ درباره پروژه‌های دیگران در ایران زیاد صحبت ننشده. قدری درباره دیگر ساختمان‌هایتان بگویید...

من روی اجرا، تأکید خاصی داشتیم. اولین پروژه‌ای که با اجرا کردم مرکز تحقیقات واقع در خیابان ولیعصر بود. سالی آنجا داشت که من با اجرا اجرا کرده‌ام و خیلی هم باعث اوقات‌تخلی‌اگر فرمایم شد. هرچند این کار از طرف سازمان برنامه و مسکن به من محول شده بود ولی صاحب کار، وزارت کار بود که وزیرش نام‌نمایش چه بود. سه برابر بودند که یک‌شان هم نظارتی بود. این آقای وزیر خیلی از این بدش می‌آمد. مصالح خوب از نظر او و دیگر صاحبکاران مرم و ترارون و از این مزخرفات

بود. این اولین پروژه من در تهران بود که با آجر اجرا کردم. پروژه بعدی، خانه خودم بود که در اختیار وزارت امور خارجه است و میهمان‌های خارجی‌شان را آنجا می‌برند. در گلستان چهارم واقع است و دیوارهای بزرگی را دورش ساخته‌اند که کسی داخلش

من خیلی **auto-relax** بودم. به کارهای دیگران علاقه داشتم؛ ولی هیچ‌وقت از کارهای دیگران اقتباس نمی‌کردم. طرح یک مسجد را در دست داشتم که قرار بود در تهران اجرا شود و البته مکانش بارها تغییر کرد. با مشکل بودجه مواجه شدیم. «شریف امامی» گفت: «پول ندارم. به شاه بگویید بی فائتوم کمتر بخرد و بدهند به این کار!»

را نبیند! عکس این ساختمان‌ها در دو کتابی که پیش از انقلاب به قلم «رولف بنی» چاپ شده، آمده است.

خانه من از آجر، گچ و سرامیک بود. در ساخت آن از همان مصالحی بهره بردم که در ساختمانی تاتار شهر به کار برده بودم. پروژه دیگر که در شمال تهران اجرا شد، ساختمانی برای کودکانی که سرپرست بود. در آن از آجر، بتن و مقداری کاشی استفاده کردم. کارهای من همایشی در برهه رسته است. در دو کتاب «وقایع شهری» عکس خانه من و همچنین عکس خانه کودکانی که سرپرست چاپ شده است. من یک ساختمان هم در پارک نیاوران ساختم که سبک به‌خصوصی مثل شیروانی‌ها دارد.

۴ شما و شماری دیگر از معماران ایران از جمله نادر اردلان، کامران دیبا و عزیز رفارفرمایان را بنیانگذاران جریان معماری پیشروان ایرانی می‌دانند. در برخی منابع ما این شاکرد مهتدس سنجیده می‌شود که در این حال از صحبت‌های قبلی تا چنین برداشت کردم که با ایشان اختلاف نظر دارید...

وقتی از پاریس برگشته با ایشان آشنا شدم. اینکه می‌گویند من از سیحون و هر کس دیگری اقتباس کرده‌ام، حرف درستی نیست. آن زمان من دکتر داشتم. من دانشجوی داشگاه تهران و به عنوان استاد شروع کار کردم از اول هم میله و من سیحون خیلی خوب نبود. پدر من دکتر «فرهاد» رئیس داشگاه تهران بود. به محض اینکه دکتر فرهاد از کار افتاد، مهندس سیحون شروع کرد به بدگوی، البته این بدگوی‌ها یک بول مهم داشت. یک قانون وضع کرد که حتی باعث شد خود من از داشگاه تهران قانون این بود: اشخاصی که دفتر خصوصی کار ندانیدند یا دار دولتی داشته باشند. من فوراً رئیس سرافق و کار خودم را شروع کردم از هر چیز مهم‌تر می‌دانستم. خیلی‌ها، کار خصوصی داشتند و هم در مناصب دولتی ماندند و به صورتی، از زیر قانون در رفتند ولی برای من اینها خیلی مهم نبود، به‌خصوص اینکه سیحون به آنجا بود. من از داشگاه تهران رفتم. دریافت‌ها مناسبت داشت. من به معمارانی سابق پیوسته‌ام و در ریافت سیحون و هم‌دوره‌هایش بود که من به معماران ارتباطی حسی برقرار کرده‌ام. من تعجب کردم که این اینترنت شاگرد سیحون معرفی شده‌ام همان‌طور که گفتیم، من سیحون را وقتی به پاریس



پرویز براتی

شهرت یافت طراحی و اجرای ساختمانی ۴۰ساله است. این ساختمان قدیمی البته ورزش و بازی برای اهالی تئاتر دارد. علی سردارافخمی سال‌ها پیش ساختمانی مدور و استوانه‌ای در امتداد یکی از قدیمی‌ترین خیابان‌های شهر تهران و در تقاطع دو خیابان انقلاب و ولیعصر (عج) در ضلع غربی پارک دانشجو بنا کرد که بهترین و زیباترین آثار نمایشی حرفه‌ای تئاتر ایران توسط کارگردان و هنرپیشانی معروف در تالارهای نمایشی آن روز صحنه رفتن است. کلتک اژدها مجموعه تئاتر شهر متولد سال ۱۳۴۶، در محل کافه شهرداری به زمین زده و هفتم بهمن ۱۳۵۱ با یک سالن مدرن آماده بهره‌برداری شد. سردارافخمی که از نام‌آورترین معماران ایرانی دهه ۴۰ است؛ از بینندگانذراتر جریان معماری پیشرو ایران به حساب می‌آید. او متولد سال ۱۳۰۸ در تهران است. در سال‌های قبل از انقلاب «شرکت مهندسان مشاور سردارافخمی» را اداره می‌کرد که ساخت مجموعه تئاتر شهر از جمله مشهورترین پروژه‌های این شرکت است. این مجموعه در حال حاضر از تالارهای زیر تشکیل شده است: «تالار اصلی»، «تالار چهارسو»، «تالار قشقای» و «تالار سایه». تئاتر شهر طی سال‌های گذشته فراز و فرود زیادی به خود دیده؛ گاه شاهد پیشرو مشروط و حریم خود بوده و زمانی سارقان، کشانی‌های فیروز‌آباد را به بغض برده‌اند. نماد تئاتر ایران، با همه فراز و نشیب‌ها همچنان سرپاست. گفت‌وگویمان با سردارافخمی در ابتدا برای آن بود که نگاه او را به تغییر و تحولات سازه‌ای در بنا و فضای اطراف آن بپرسیم. ما این معمار که این روزها در جنوب پاریس اقامت دارد، نقیبی به گذشته زد و ما را با ابعات تازه‌ای از زندگی حرفه‌ای خود، روند ساخت مجموعه تئاتر شهر و احوال این روزهایش آشنا کرد.

۸ سال هاست بنایی در مرکز تهران جلب توجه می‌کند که اطلاعات چندانی از حال و احوال آن را به شما نپاشید. در دسترس نیست فقط می‌دانیم سال هاست مقيم فرانسه، بد ممکن است درباره مهاجرت به این کشور و اقامت در آنجا بگوید؟

من دوبار به فرانسه رفتم. بار اول سال ۱۹۴۴، زمانی که شاگرد مدرسه بودم. سال ۱۹۴۴ جنگ جهانی دوم هنوز ادامه داشت ولی فرانسه آزاد شده بود. من رفتم «لیسه» مدرسه متوسطه. بعد از اتمام متوسطه در سفر دیگری خولدم. تحصیلاتم را ابتدا در زمینه فیزیک و شیمی و بعد می‌خواستم بعدش نفت بخوانم ولی خوش‌نیتلم بر این تصمیم منته‌ی‌نشد. به همان کار ادامه دادم و خودم را برای اسبقی ورودی دانشگاه‌های زیبای پاریس آماده کردم. تمام دوره‌هایش را طی کردم و شاگرد اول شدم، مدرکی می‌داندم که بهترین بود. اولین کسی که چه قبل و بعد از انقلاب این مدرک را گرفت، بنده بودم. بعد دانشگاه‌های زیبای پاریس را با کنکور ورودی قبول شدم. این موقع البته این دانشگاه‌ها شخص خارجی را بدون امتحان ورودی می‌پذیرفتند. با این حال من برعکس برخی معماران ایرانی بعد از موفقیت در امتحان ورودی وارد این دانشگاه شدم.

✦ برای بار دوم چه موقع به این کشور رفتید؟
۱۹۶۳ به ایران آمدم. چندسال در ایران بودم. تا کمی قبل از انقلاب در ایران ماندم، ولی دوباره به پاریس برگشتم تا بچه‌هایم را در مدرسه بگذارم.

❖ از همان موقع در فرانسه ساکن هستید؟
بله آدم فرانسه تا امروز در ۳۰ کیلومتری جنوب پاریس زندگی می‌کنم.
❖ شهرت عمده شما بابت طراحی و اجرای تئاتر شهر است. البته پروژه‌های دیگری هم داشته‌اید ولی امضا و یادگاری شما ساختمان استوانه‌ای تئاتر شهر تهران است. ایده ساخت این بنا چطور به ذهن تان رسید؟

زمین این بنا در گوشه‌ای از باغ کافه شهرداری (پارک دانشجویی فعلی) بود. یادمان آید وقتی بچه بودم در زمان رضاشاه باغی آنجا بود. دفتر «فرح پهلوی» از من خواست که در یک گوشه از این باغ ساختمان تئاتر شهر را بسازم. این باغ یه‌گونه‌ای بود که از همه طرف دیده می‌شد؛ هم از طرف خیابان ولیعصر (پهلوی) هم از طرف شمال و هم باغ قرار داشت، هم از طرف جنوب که کوچکی‌ای قرار داشت و هم از طرف شرق... چون از همه طرف دیده می‌شد بنظر می‌رسید بهترین طرح برای اجرای چنین ایده‌ای، یک ساختمان دایره‌ای است.

❖ یعنی موقعیت مکانی، این پلان دایره‌ای را به سازه تبدیل کرد؟
بله. موقعیت محلی که من برای احداث این طرح دایره‌ای طراحی بود که منظرم
برسید بهترین دید است که در دایره‌ای باشد از هر طرف دیده شود. نمی‌خواستم
ساخته‌امی باشند که فقط یک نما داشته باشد و بعد به‌تدریج هر چه بشود جا داد، به
عکس، در ذهنم بود که این سازه یک نما نداشته باشد و تمام اطرافش نما باشد.

❖ شما ستون‌هایی را در این سازه تعبیه کردید که شبیه خیمه به نظر می‌رسد؟
آیا از قبل فرم خاصی مدنظر تان بود؟
از قبل نه هیچ ششامتی به هیچ چیز ندارم. یادم می‌آید آن زمان مهرداد پهلبد
(وزیر فرهنگ و تفریح) گفت که هیچ چیزی به فکر نرسیده. ساخته‌امی اجرا کردی